

## تحلیل استنادی\*

در هر اثر مکتوب ممکن است به دلایل گوناگون به تجربه‌ای، قولی یا مکتوبی اشاره شود. کمّ و کیف این اشارات بسته به قالبی که نویسنده برای انتقال پیام خود برمی‌گزیند متفاوت است. در داستان و شعر گفته‌های دیگران، یا نقطه‌نظرهای پیشین به گونه‌ای مورد اشاره قرار می‌گیرد و در نوشته‌های علمی و فلسفی به گونه‌ای دیگر. اما به هر حال امر اشاره به سخن یا سند پیشین - که اصطلاحاً استناد خوانده می‌شود - امر بدیعی نیست و شاید عمری به درازای عمر کتابت و تألیف دارد. گرچه رسم ارائه فهرست مآخذ به‌عنوان بخش جدا و مستقل از متن، عمر چندانی ندارد، ولی امروزه کمتر اثر معتبری را می‌توان یافت که منابع را به‌عنوان مآخذ کار خود در پایان صفحات یا فصول یا انتهای متن نیاورده باشد.

در گذشته، امر استناد به‌گونه‌ای معمول بوده، ولی ضوابطی مدون که بتوان آنها را مبانی نظری چنین امری تلقی کرد نداشته است. تنها حوزه‌ای که این امر را به‌طور جدی مورد ملاحظه قرار داده علم حدیث است، و این احتمالاً تنها حوزه کهن است که به سبب طبیعت موضوعش مسئله استناد را با دقت بررسی کرده و برای آن قواعد و شرایطی مقرر داشته است.

### استناد در علم الحدیث

در علم الحدیث که سابقه آن به قرون اولیه هجری می‌رسد، امر استناد یا اسناد از اهمیت خاصی برخوردار است و به‌سبب نقش حساسی که حدیث در

انعکاس سخن معصوم دارد، اسناد هر حدیث به زنجیره ناقلان (سلسله سند) عنصر اساسی تشخیص صحت و اعتبار احادیث شمرده می‌شود. این علم که بر مبنای یکی از ارکان اساسی اسلام پدید آمد با گذشت زمان چنان وسعت یافت که تبدیل به حوزه‌ای مستقل شد، مفاهیمی خاص خود ابداع کرد، تعلیم و تعلم آن به‌عنوان رشته‌ای مستقل جنبه رسمی یافت، چهره‌های برجسته‌ای از خود بر جای گذاشت، و علوم جنبی و ابزاری دیگری در جوار آن پدید آمد. تعاریفی که توسط محققان این رشته بر جای مانده چنان تازه است که در مطالعات استنادی امروز نیز می‌توان از آن استفاده کرد.

در مطالعه استنادی<sup>۱</sup> که امروزه در بررسی روابط مفهومی نوشته‌ها مورد توجه است، رابطه میان مدرک استناددهنده و مدرک مورد استناد بررسی می‌شود، و هرگاه بکوشیم قواعدی را که بر این رابطه حاکم است (و یا ما آن قواعد را به این رابطه نسبت می‌دهیم) کشف کنیم به تحلیل استنادی<sup>۲</sup> دست زده‌ایم. بنابراین، هر دو حوزه - علم‌الحدیث و مطالعه استنادی - رابطه میان متن (استناددهنده) و سند (مورد استناد) را بر مبنای قواعدی خاص جست‌وجو و بررسی می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

از آنجایی که مبحث علم‌الحدیث برای ما شناخته‌تر از تحلیل استنادی متداول در غرب است، در اینجا تحلیل استنادی و کاربردهای آن مختصراً مورد بحث قرار خواهد گرفت و عندالزوم به برخی شباهت‌های روش‌شناختی و اصطلاح‌شناختی آن با علم‌الحدیث اشاره خواهد شد.

### نمایه استنادی

یکی از شیوه‌های ظاهراً بدیع که در چند دهه اخیر در غرب باب شده توجه به مآخذ مقالات علمی به‌عنوان ابزاری برای بازیابی مقالات جدید، تحلیل محتوای آنها، ربط موضوعی میان نوشته‌ها و مسائلی از این قبیل

است. امری که ظاهراً بدیهی تلقی می‌شود این است که محتوای یک مقاله علمی تعیین می‌کند که قاعدتاً چه مآخذی می‌بایست مورد استناد قرار گرفته باشد. بسیاری از محققان که برای مطالعه همه مقالات حوزه کار خود فرصت کافی ندارند، به‌منظور پی بردن به اعتبار یا عدم اعتبار یک مقاله، مآخذ آن را مرور می‌کنند و بدین ترتیب اعتبار آن را محک می‌زنند. فی‌المثل مقاله‌ای که در زمینه‌ای خاص تهیه شده ولی آثار برجسته و معتبر آن زمینه را مورد استناد قرار نداده باشد ممکن است از نظر یک محقق ضعیف تلقی شود و مورد مطالعه قرار نگیرد.

گر چه استفاده از زنجیره استنادها در غرب به قرن نوزدهم برمی‌گردد<sup>(۲)</sup>، ولی انتشار نمایه استنادی علوم<sup>(۳)</sup> در سال ۱۹۶۳ نخستین بار استفاده از این ابزار را برای ردیابی مقالات علمی همگانی ساخت. گارفیلد که خود در سال ۱۹۵۵ این فکر را عرضه کرد، و در واقع طراح و تداوم‌بخش این نمایه است، آن را چنین توصیف می‌کند: «نمایه استنادی سیاهه منظمی از مقالات مورد استناد است که همراه هر یک از آنها سیاهه‌ای از مقالات استناددهنده آمده باشد. مقاله استناددهنده را «متن»<sup>۱</sup> و مقاله مورد استناد را مآخذ یا «سند»<sup>۲</sup> می‌توان نامید.»<sup>(۴)</sup>

سند و متن دو اصطلاحی است که در علم‌الحديث کاملاً شناخته شده است و کم و بیش با همین تعبیر به‌کار می‌رود. شهید ثانی «سند» را آنچه مورد اسناد قرار گرفته یا زنجیره ناقلان می‌داند<sup>(۵)</sup>، و «متن» بنا به تعبیر ابن‌جماعه بیانی است که آخرین راوی ارائه می‌کند.<sup>(۶)</sup> متنی که بر مبنای نام افراد مورد استناد تدوین شده باشد در حوزه حدیث سابقه دارد. این نوع منابع را در اصطلاح علم‌الحديث «مُسْنَد» می‌نامند، نمایه استنادی نیز در اصول بر همین مبنا استوار است.

اصول کلی حاکم بر نمایه استنادی این است که سیاهه‌ای از مقالات

علمی و فنی که معمولاً بر حسب نام مؤلف تنظیم شده است فراهم شود. ذیل هر مقاله، مشخصات کلیه مدارکی که به آن مقاله استناد جسته‌اند نیز به همین شیوه ذکر می‌گردد. برای دستیابی به آخرین نوشته‌های یک زمینه کافی است نام یکی دو مقاله پیشین را که می‌اندیشیم باید در آثار بعدی آن زمینه مورد استفاده قرار گرفته باشد بدانیم. با جست‌وجوی مشخصات آن یکی دو مقاله، به مقالاتی که بعد از آنها منتشر شده و احتمالاً به آنها استناد کرده‌اند دست می‌یابیم. البته در این مرحله به مقالاتی نامرتبط نیز برمی‌خوریم که فعلاً بحث دربارهٔ کم و کیف این امر و شیوه‌های پرهیز از بازیابی مقالات نامرتبط از حوصلهٔ این مختصر خارج است. چه در اینجا غرض اشاره به اصول کلی این مبحث است.

این نمایه بعدها از جهات مختلف گسترش یافت. یعنی نمایه دیگری فراهم شد که همان مقالات را بر مبنای نام استناددهنده (متن)<sup>۱</sup> تنظیم کرد و ذیل هر مقاله نام مآخذ (سندها) سیاهه شد. مجلدی نیز به موضوعات (کلیدواژه‌های عناوین مقالات) اختصاص یافت. کم‌کم این نوع منابع از انحصار «علوم» خارج شد و حوزهٔ «علوم اجتماعی» را نیز در بر گرفت.

### دو نوع تحلیل استنادی

فرضی که بنیان روش‌های مختلف تحلیل استنادی قرار گرفته و احکام متعدد و متنوعی را سبب شده این است که میان «سند» و «متن» نوعی رابطهٔ محتوایی وجود دارد؛ و متن کم و بیش به همان موضوعی می‌پردازد که سند به آن پرداخته است. این فرض ممکن است در برخی نوشته‌ها به صراحت آمده باشد و یا اینکه از خلال فرضیه‌ها و یا نتیجه‌گیری‌های آثار مربوط، استنباط شود. در باب میزان اعتبار این فرض بعداً سخن خواهد رفت.

از بدو پیدایش روش تحلیل استنادی، یعنی بررسی قواعد حاکم بر روابط سند و متن، تحقیقات فراوانی در این زمینه صورت گرفته است. در

این تحقیقات تنها به رابطه میان سند و متن توجه نشده بلکه بر مبنای این رابطه، و با توجه به فرض این‌گونه تحلیل‌ها، روابط میان خود «متن» و یا خود «سند»ها نیز موضوع تحقیقات بسیاری بوده و اساس راه‌حلی‌هایی برای عمل‌گزینش متون بنیانی یا کشف معتبر از نامعتبر قرار گرفته است. به‌همین دلیل و برای سهولت بررسی این‌گونه پژوهش‌ها شاید بتوان آنها را از لحاظ شیوه عمل به دو گروه عمده تقسیم کرد: الف) تحلیل استنادی عمودی؛ ب) تحلیل استنادی افقی.

**الف. تحلیل استنادی عمودی.** غرض از تحلیل عمودی، کشف قواعد حاکم بر رابطه متن و زنجیره اسناد آن است. یعنی هر مقاله علمی به‌عنوان حلقه‌ای از یک زنجیره در قیاس با مقالات قبل و بعد خود سنجیده می‌شود. البته برخلاف علم‌الحديث، این‌گونه تحلیل بر آن نیست که سخنی یا بیانی را در زنجیره ناقلان دنبال کند تا به معصوم برسد. بلکه یکی از فعالیت‌هایی که در آن حوزه و با استفاده از این نوع تحلیل صورت می‌گیرد، تعقیب یک اندیشه از طریق ردگیری استنادها<sup>۱</sup> جهت رسیدن به نخستین طراح یک فکر، یا بداعت در یک حوزه علمی<sup>(۷)</sup>، و به قولی<sup>(۸)</sup>، به‌منظور استفاده در تدوین تاریخ علوم است.

در این روش فرض بر آن است که عمل استناد، خود سبب می‌شود که، خواسته یا ناخواسته، شبکه‌ای میان اسلاف (اسناد) و اخلاف (متون) یک زمینه پدید آید. هر بار که نویسنده‌ای به مقالات پیشین استناد می‌کند نه تنها بر حجم انتشارات آن زمینه می‌افزاید، بلکه در بافت شبکه ارتباطی آن زمینه نیز اثر می‌گذارد. اثرگذاری در اینجا به معنای حضور یک مدرک در سیاهه مآخذ آثاری است که بعداً در آن زمینه منتشر شده است. بدین ترتیب ارزش یک مقاله علمی بر مبنای تأثیر در مقالات و نوشته‌های بعدی (حضور در مجموعه مآخذ آنها) تعیین می‌شود. معتبرین تحقیق در این زمینه کار درک

دوسولاپرایس است که در سال ۱۹۶۵ بر مبنای نمایه استنادی علوم در باب انتشارات سال ۱۹۶۱ صورت گرفت.<sup>(۹)</sup> وی در این مقاله اشاره می‌کند که مقالات مختلف با بسامدهای متفاوتی در نوشته‌های بعدی ظاهر می‌شوند.<sup>(۱۰)</sup> طبق فرض چنین تحقیقی، مقالاتی در حوزه خود مؤثرتر بوده‌اند که دفعات بیشتری مورد استناد قرار گرفته باشند.<sup>(۱۱)</sup> از سوی دیگر، عمر و دوام مقالات از لحاظ حضور در سیاهه مقالات بعدی نیز طبق این تحقیقات تابع قواعد معینی است.<sup>(۱۲)</sup> به عبارت دیگر، عمر انتشارات را می‌توان به سه دوره عمده تقسیم کرد: تولد، باروری (زاینده‌گی)، و مرگ (نازایی). دوره تولد دوره‌ای است که زمینه‌ای نو پدید می‌آید، ولی آثار پژوهشی آن به دلیل نو و ناشناخته بودن، هنوز در سیاهه مآخذ مقالات بعدی ظاهر نمی‌شود. دوره باروری، دوره‌ای است که یک مقاله یا مجموعه‌ای از مقالات، بالاترین بسامد را از لحاظ حضور در سیاهه مدارک گوناگون بعدی دارا می‌شود، و سپس این زاینده‌گی رو به افول می‌گذارد تا آنجا که تقریباً از لحاظ استناد، مرده به‌شمار می‌رود. البته درجه باروری مقالات متفاوت است، ولی این تفاوت را می‌توان از طریق این تحلیل دریافت. حتی می‌توان مقالات بارور را پیش‌بینی کرد، زمان وقوع نازایی مقالات را حدس زد، و از این قبیل.

تأثیر «اسلاف» بر «اخلاف» محدود به رابطه مستقیم و بلافصل سند و متن نیست. ممکن است این تأثیر از طریق نسل‌های واسط صورت گیرد و پیوسته در نسل‌های بعدی ادامه یابد.<sup>(۱۳)</sup> به طوری که پس از گذشت چند نسل انتشاراتی بتوان از طریق زنجیره استنادها به جمع کوچکی رسید که پیوسته در کارهای بعدی به طور متصل (بی‌واسطه) یا منفصل (باواسطه) مؤثر بوده‌اند. این جمع کوچک، یا چهره‌های برجسته یک قلمرو را پرایس «خط مقدم جبهه تحقیق» یا «پیشگامان تحقیق»<sup>(۱۴)</sup> آن حوزه می‌خواند. در همین باب، گارفیلد و مارگالین و محققان دیگری نیز برآنند که از طریق ردگیری استنادها به گروهی خواهیم رسید که پیوسته مورد استناد قرار گرفته‌اند و در

واقع بیشترین استنادها به آنان صورت گرفته است که از این جمع به کلن<sup>(۱۵)</sup> تعبیر کرده‌اند. چنین جمعی در میان محققین حدیث نیز مطرح بوده است. یعنی به جماعتی از مشایخ حدیث که احادیث پیوسته توسط آنان یا از طریق آنان نقل می‌شده «عدّه» می‌گفته‌اند.<sup>(۱۶)</sup>

پرایس در مقاله معتبر خود - «شبکه مقالات علمی» - به این نکته اشاره می‌کند که مقالات ارزنده از میان خیل مقالات نشریات مختلف آن‌قدر اندک است که می‌توان نشریه‌ای تحت عنوان «نشریه مقالات واقعاً مهم»<sup>(۱۷)</sup> منتشر ساخت و این‌گونه مقالات را در آن گرد آورد. این امر در سال‌های بعد توسط محققان دیگر نیز مورد بررسی و تأیید قرار گرفت. نظیر چنین منبعی که پرایس پیشنهاد کرده، در علم‌الحدیث وجود داشته و به آن «مشیخه» می‌گفته‌اند<sup>(۱۸)</sup> و عبارت بوده است از کتابی که نام شیوخ یک فرقه یا حوزه و سلسله اسناد حدیث در آن می‌آمده است. در سنت کتابنامه‌نگاری اسلامی نیز مشیخه‌نویسی معمول بوده و در آن مؤلفات اسلامی همراه با سند کتاب‌ها و اجازه مؤلفین سیاهه می‌شده است.<sup>(۱۹)</sup>

البته از تحلیل استنادی عمودی استفاده‌های دیگری نیز تا امروز به عمل آمده که گزینش نشریات معتبر و پر استفاده حوزه‌های مختلف علمی و تخصصی از آن جمله است. در این روش، مبنا همان فرض نخستین است که متناسب با هدف گزینش اندکی تغییر یافته است. یعنی هر چه نشریه‌ای بیشتر مورد استناد قرار گیرد اهمیت نسبی‌اش در آن حوزه بیشتر است. این طرح توسط افراد متعدد و با استفاده از روش‌های مختلف آماری دنبال شد. البته گروهی نیز از تحلیل استنادی نه به‌عنوان تنها روش کافی، بلکه به‌عنوان یکی از ابزارهای مفید همراه با سایر روش‌های سنتی سود جستند.<sup>(۲۰)</sup>

نوع دیگری از تحلیل عمودی به‌منظور کشف و تعیین موضوع مقالات «متن» از طریق بررسی «سند‌های» آن است. اگر این فرض را بپذیریم که

مآخذ یک متن مرتبط با موضوع و محتوای آن متن است، پس می‌توان این مآخذ را بیان‌کننده محتوای آن متن دانست. از سال ۱۹۶۳ تحقیقاتی در این زمینه صورت گرفت. سالتون در دو مقاله در سال‌های ۱۹۶۳<sup>(۲۱)</sup> و ۱۹۷۱<sup>(۲۲)</sup> کوشید نشان دهد که می‌توان از مآخذ یک مقاله برای تعیین موضوع آن و حتی تعیین دقیق کلمات کلیدی برای توصیف آن نیز سود جست. در تحقیق سال ۱۹۷۱، از موضوعات کلیدی که به مآخذ مقالات داده شده بود برای تعیین موضوع اصل مقاله استفاده شد و این شیوه را تدبیری برای کمک به فهرست‌نویسان و نمایه‌سازان در تعیین موضوع مدارک و پیشگیری از ناهم‌دستی در تعیین موضوعات دانست. در سال ۱۹۷۴<sup>(۲۳)</sup> تحقیق دیگری، حتی آن را مناسب‌تر از کلمات کلیدی خود متن برای توصیف آن دانست.

در سال ۱۹۷۸ هنری اسمال از این هم فراتر رفت و قائل به نوعی رابطه مفهومی میان سند و متن گردید.<sup>(۲۴)</sup> وی در مقاله خود مدعی شد که مآخذ یک مقاله نمادهایی هستند که به مفاهیم آن مقاله اشاره دارند، و می‌توان رابطه مفهومی مقالات و حرکت مفاهیم را در درون یک حوزه، یا میان حوزه‌های مختلف علمی از طریق ردگیری این مآخذ دنبال کرد.

**ب. تحلیل استنادی افقی.** منظور از تحلیل افقی کشف رابطه احتمالی میان خود مآخذ (سندها) و یا خود مقالات (متن‌ها) است. هرگاه بپذیریم که میان یک مقاله و مآخذش رابطه‌ای هست، پس اگر دو مقاله در مآخذ خود مشترک باشند، یا دو مآخذ در مقالاتی پیوسته در کنار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند، باید میان آن دو مقاله با یکدیگر و این دو مآخذ با یکدیگر از لحاظ موضوعی شباهتی موجود باشد. نوع اول را «اشتراک در مآخذ»<sup>۱</sup> و نوع دوم را «اشتراک در متن»<sup>۲</sup> می‌نامند (معادل‌های فارسی بر مبنای تعبیر مفهومی این دو اصطلاح آمده نه بر اساس معنای لغوی آنها). چون این دو تحلیل، در روش خود با یکدیگر متفاوتند و در واقع در دو جهت مخالف حرکت می‌کنند بهتر است هر یک به تفکیک بررسی شود:



۱. **اشتراک در مأخذ.** در این روش تحلیل، که نخست در سال ۱۹۶۳ توسط کسلر پیشنهاد شد<sup>(۲۵)</sup>، مأخذ مشترک در مقالات مورد بررسی قرار می‌گیرد. یعنی وجود یک مأخذ در دو مقاله، واحد اندازه‌گیری حد اشتراک آن دو مقاله محسوب می‌شود. بنابراین، دو مقاله هر چه در تعداد بیشتری از مأخذ خود مشترک باشند از لحاظ محتوایی به یکدیگر نزدیکترند. این تعبیر کم و بیش شبیه و شاید متأثر از فهرست‌نویسی و تعیین موضوع مدارک است که دو مدرک هر چه در تعداد اصطلاحات و کلمات کلیدی اشتراک بیشتری داشته باشند، احتمال هم‌موضوع بودنشان بیشتر است. کسلر خود در سال ۱۹۶۵ بین مقالاتی که بر مبنای اشتراک مأخذ با یکدیگر شباهت دارند و آنها که بر اساس عناوین موضوعی مشابه‌اند مقایسه‌ای به عمل آورد.<sup>(۲۶)</sup> از آن سال به بعد این روش مستقلاً یا همراه با سایر روش‌ها توسط پژوهشگران متعددی آزموده شد و در تعیین مدارک هم‌موضوع مورد استفاده قرار گرفت.

۲. **اشتراک در متن.** برخلاف اشتراک در مأخذ که از طریق آن «متن»ها با یکدیگر پیوند می‌یابند، در این روش، مأخذ با یکدیگر ربط پیدا می‌کنند. این نوع تحلیل نخستین بار در سال ۱۹۷۳<sup>(۲۷)</sup> توسط هنری اسمال طی مقاله‌ای پیشنهاد شد. در این روش، واحد اندازه‌گیری حد اشتراک، مقاله‌ جدیدی است که دو مقاله پیشین را در مأخذ خود به کار گرفته باشد. تعداد مقالات جدیدی که این دو مأخذ را مورد استناد قرار داده باشند معیار نزدیکی آن دو تلقی می‌شود. بنابراین اشتراک در متن بسامد تعداد دفعاتی است که دو مدرک همراه یکدیگر در مدارک بعدی مورد استناد قرار گیرند. این روش شبیه یا شاید متأثر از همابندی واژه‌ها و اصطلاحات در یک متن، به‌عنوان ابراز اندازه‌گیری میزان نزدیکی معنایی آن واژه‌ها و اصطلاحات است که در نوعی نمایه‌سازی به کار می‌رود. برای آنکه حد اشتراک دو مدرک بالا باشد، باید تعداد زیادی مقاله

جدید، هر دو را مورد استناد قرار داده باشند. بنابراین، اشتراک در متن پیوندی است که توسط نویسندگان جدید میان مقالات پیشین برقرار می‌شود. این روش مورد استفاده فراوان محققان قرار گرفت و آن را ابزاری مفید برای تشخیص چارچوب یک حوزه علمی<sup>(۲۸)</sup> یا تعیین حدود و ثغور تخصص‌های مختلف<sup>(۲۹)</sup> از طریق ربط میان شبکه استنادها دانستند. گروهی نیز جمع این دو روش، یعنی «اشتراک در متن» و «اشتراک در مأخذ» را برای بازیابی مدارک توصیه کردند و آن را برای این منظور مناسب‌تر تشخیص دادند.<sup>(۳۰)</sup>

### برخی اشکالات

تردیدی نیست که بر چنین تحلیلی اشکالاتی نیز وارد است. این اشکالات عمدتاً به دو بخش مربوط می‌شود. یکی مربوط به فرض این‌گونه تحلیل‌ها و دیگری مربوط به روش آنهاست.

**الف. اشکالات مربوط به فرض.** همان‌طور که اشاره شد، فرض هرگونه تحلیل استنادی این است که میان متن و سند(های) آن نوعی رابطه مفهومی وجود دارد. آیا انگیزه‌ای جز ربط مفهومی در گزینش یا عدم گزینش یک مأخذ دخیل نیست؟ واقع امر این است که عوامل دیگری هست که مؤلف یک مقاله را، خواسته یا ناخواسته، وادار به تصمیم‌گیری در باب نوع مأخذ مقاله خود می‌کند. تعدادی از این عوامل را می‌توان فهرست‌وار چنین برشمرد:

۱. نویسندگان ممتاز یک زمینه، گرچه ممکن است بهترین ارزیاب‌های آثار زمینه خویش باشند، ولی در آثار خود کلیه مقالات پیشین را مورد استناد قرار نمی‌دهند. حتی اگر فرض کنیم که کارهای واقعاً برجسته پیشین را مورد استناد قرار داده و مقالات بی‌اهمیت را ندیده گرفته باشند، پاره‌ای مقالات مهم که سهمی در حرکت علمی یک حوزه داشته‌اند ممکن است به دلایلی چون عدم آگاهی از وجود آنها، ناآشنایی مؤلف به زبان اصلی یک مقاله،

علاقی شخصی نویسنده در استناد به آثار پیشین و ... در سیاهه استنادها ظاهر نشوند و این خود به هرگونه قضاوت آماری خلل وارد می‌سازد. این اشکال خصوصاً در باب نظر گارفیلد مبنی بر مفید بودن این روش در تدوین تاریخ یک علم حائز اهمیت است.

۲. وجود منابعی چون نمایه استنادی علوم<sup>۱</sup> و همزادانش<sup>(۳۱)</sup> در غرب، خود در تصمیم‌گیری در باب مآخذ مورد استناد مؤلفان آن دیار اثر می‌گذارد. زیرا مؤلف یقین دارد که برای راه یافتن به این نمایه می‌بایست به آثار بزرگان حوزه خود با حوزه‌های مجاور استناد کند. زیرا نام و آثار بزرگان آن حوزه عاملی مؤثر در راه یافتن به نمایه استنادی است.

۳. چون نویسنده می‌داند که ذکر تعداد زیادی مآخذ در پایان مقاله کار بازیابی مقاله وی را از طریق مآخذ دشوار می‌سازد و برخی نشریات معتبر نیز برای مقالات رسیده شرط محدودیت در تعداد مآخذ قائل می‌شوند، خود را در چارچوب تعداد محدودی مآخذ برگزیده مقید می‌سازد. از سوی دیگر، در محدود کردن تعداد مآخذ نیز زیاده‌روی نمی‌کند، زیرا می‌داند که به تعداد مآخذ مقاله، نامش در منابعی چون نمایه استنادی ظاهر می‌شود.

۴. چون ارزش یک مقاله علمی برحسب اثری که بر مقالات بعدی می‌گذارد (یعنی برحسب تعداد دفعاتی که در سیاهه مآخذ مقالات ظاهر می‌گردد) اندازه‌گیری می‌شود، یک نویسنده ممکن است در مقالات گوناگون و به مناسبت‌های مختلف، پیوسته به کارهای پیشین خود استناد کند.

۵. مقالاتی ممکن است صرفاً به سبب نوع نشریه‌ای که در آن ظاهر می‌شوند و یا به دلیل زبان مقاله، مورد استناد قرار نگیرند که هیچ یک ربطی به کیفیت مقاله ندارد. بنابراین کیفیت علمی آثار و حضور یا عدم حضور آنها در سیاهه مآخذ مقالات، دو خصوصیتی نیستند که الزاماً دوشادوش یکدیگر حرکت کنند. و این امر نتیجه‌گیری پرایس را در باب پیشگامان تحقیق قابل تأمل می‌سازد.

ب. اشکالات مربوط به روش. از آنجایی که در تحلیل استنادی عمدتاً از روش‌های کمی و آماری استفاده می‌شود، یک سلسله مسائل کیفی مورد غفلت قرار می‌گیرد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ربط میان مأخذ و متن از لحاظ کیفیت استفاده مورد توجه قرار نمی‌گیرد. یعنی مشخص نمی‌شود که آیا مقاله متن، اطلاعات مقاله مأخذ را رد کرده یا مورد تأیید قرار داده است.
۲. در هیچ‌یک از روش‌های پیشین مشخص نمی‌شود که کدام جنبه از مأخذ در متن منعکس شده است. ممکن است یک مأخذ در چند مقاله مورد استناد قرار گیرد، ولی یکی از مفاهیم آن سود جسته، دیگری روش آن را اقتباس کرده، و سومی از نتایج آن بهره‌مند شده باشند.
۳. گاه کشف نقل با واسطه یا بی‌واسطه در مقالات علمی چندان ساده نیست. زیرا نویسنده مقاله ممکن است یک یا چند منبع پیشین را از طریق منابع دیگری که واسط محسوب می‌شوند مورد استفاده قرار دهد، ولی مستقیماً به منبع اصلی استناد کند، بدون آنکه ذکری از آن منبع واسط به میان آورد. بدین ترتیب برخی از حلقه‌های زنجیره استناد مقام واقعی خود را در این شبکه به دست نمی‌آورند. ظاهراً این‌گونه میان‌بر زدن در نقل حدیث نیز وجود داشته و از آن به «دروغ مفترع» تعبیر شده است.<sup>(۳۲)</sup>

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که استفاده از تحلیل استنادی علی‌رغم رواجی که امروزه در غرب یافته، تنها زمانی قابل دفاع است که مسلم شود رابطه میان سند و متن رابطه‌ای صرفاً علمی است و هیچ‌یک از عوامل جنبی، که ممکن است از شخصی‌ترین تصمیم‌گیری‌ها تا عناصر زبانی، جغرافیایی، اجتماعی، و ... را شامل شود، در این رابطه دخیل نبوده است.

### یادداشت‌ها

\* قبلاً در نشر دانش، سال چهارم (بهمن و اسفند ۱۳۶۲) درج شده است.

۱. سیوطی در *تدریب الراوی* (چاپ مصر، ۱۳۰۷، ص ۵) به نقل از عزالدین بن جماعه علم حدیث را چنین تعریف می‌کند: «علم الحدیث علم بقوانین يعرف بها احوال السند والمتن». در بخش اول تعریف محمد زرقانی در شرح بیقونیه (مطبعة عثمانیه، ۱۳۰۵، ص ۹) نیز همین لفظ و معنی به کار رفته است (نیز مأخذ ردیف ۱۶).
۲. شپرد در سال ۱۸۷۳ برای کشف چگونگی برخورد با موارد خاص حقوقی طرح استفاده از زنجیره استناد به موارد پیشین را ارائه داد. نگاه کنید به: G. M. Mathews and J. V. Luin, "Citation and Subject Indexing in Science", *Library Resources and Technical Services*, 9 (4): Fall 1965, p. 478.
3. Science Citation Index, Philadelphia, 1963.
4. Eugene Garfield, "Citation Indexes for Science". *Science*. 1955, 122, pp. 108-111.
۵. شهید ثانی در *درایه* (شرح *بدایه*) می‌گوید: «السند طریق‌المتن و هو جمله من رواه» (نیز مأخذ ردیف ۱۶).
۶. «هو [متن] ما ینتهی الیه غایه‌السند من الکلام»، *تدریب الراوی*، ص ۶ (نیز مأخذ ردیف ۱۶).
7. Derek J. De Solla Price, "Networks of Scientific Papers", *Science*, 149, pp. 510-515.
8. E. Garfield, et al. *the Use Of Citation...*, philadelphia, 1964.
9. D. S. Price, pp. 510-515.
۱۰. همان.
۱۱. اصل «تواتر» نیز یکی از اصولی است که در علم‌الحدیث سخت مورد توجه بوده است و آن را مفید به علم یقینی دانسته‌اند (البته تحت شرایطی). نگاه کنید به: شرح *نخبه‌الفکر* از ابن حجر عسقلانی (نیز مأخذ ردیف ۱۶).
12. J. Margolis, Citation Indexing..., in Tefko Saracevic, ed. *Introduction to Information Science*. (New York). pp. 344-352.
۱۳. همان، ص ۳۴۷-۳۴۸.
14. D. S. Price, p. 510.
15. J. Margolis, p. 374; E. Garfield, et al. *the Use Of Citation ...*
۱۶. کاظم مدیرشانه‌چی، *درایه‌الحدیث* (مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶)، ص ۲۴.
17. D. S. Price, P. 512.
۱۸. مدیرشانه‌چی، ص ۲۲.
۱۹. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: محمد تقی دانش‌پژوه، «دو مشیخه زیدی» در *نامه مینوی* (تهران، ۱۳۵۰).

20. S. M. Dhawan, et al, "Selection of Scientific Journals: A Modle", *Journal of Documentation*, 36 (1), March 1980, pp. 24-41.  
ترجمه‌ای از این مقاله نیز به فارسی منتشر شده است. نگاه کنید به: اطلاع‌رسانی، نشریه فنی مرکز اسناد و مدارک علمی، ۶ (۱ و ۲)، ۱۳۶۱، ۴۴-۵۹.
21. G. Salton, "Association Document ...", *Journal of The ACM*, 1963, 10 (4), pp. 443-457.
22. \_\_\_\_\_, "Automatic Indexing ...", *Journal of Documentation*, June 1971, 27 (2), pp. 98-110.
23. K. L. Kwok, "Cited titles: A New Source...", *ASIS Proceedings*, 1974, V.11. pp. 56-57.
24. H. G. Small, "Cited Documants as Concept Symbols", *Sosial Studeis of Science*, 1978, V. 8, pp. 327-340.
25. M. M. Kessler, "Bibliographic Coupling...", *Amrican Documentation*, January 1963, pp. 10-11.
26. \_\_\_\_\_, "Comparison of the Resultts...", *Amrican Documentation*, 16 (3), July 1965, pp. 223-233.
27. H. G. Small, "Co- Citation in the Scintific Literature...", *JASIS*. July-Aug. 1973, pp. 256-296.
28. \_\_\_\_\_, "Co- Citation Context Analysis ...", *Journal of Documentation*, 36 (3), Sept. 1980, pp. 183-196.
29. \_\_\_\_\_, and B. C. Griffith, "The Structur of Scientific Literature, I", *Science Studies*, 1974, vol. 4, pp. 17-40.
30. J. Bichteler and E.A. Eaton III, "The Combined Use of Bibliographic Coupling..." *JASIS*, July 1980, 31 (4), pp. 278-282.
31. *Social Sciences Citation Index, Source Index, Permuterm Sibject Index...*

۳۲. در اصول کافی از حضرت ابی‌عبدالله (ع) آمده است که فرمود از دروغ مفترع بپرهیزید. سؤال شد «دروغ مفترع» چیست؟ فرمود «ان یحدثک الرجل بالحديث فترکه و ترويه عن الذی حدثک عنه» (اینکه مردی به تو حدیثی بگوید و تو در مقام نقل، گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده روایت کنی). نگاه کنید به محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی (تهران: علمیه-اسلامیه، [بی‌تا] ج ۱، ص ۶۷، «کتاب فضل اعلم».



**In the Name of ALLAH**  
*the Compassionate, the Merciful*

# **A Review of Information and Information Science**

**Dr. Abbas Horri**



Iran Public Libraries  
Foundation  
Research & Innovation Office  
2013